برگی از باد

ترجمه‌ای از George Carlin

مترجم: عزیز غاز (تخلص)

پاییز 1402 خورشیدی

جورج کارلین

جورج کارلین (George Carlin) کمدین استندآپ اهل ایالات متحده‌ی آمریکا بود. او بین سال‌های 1970 تا 2010 میلادی فعال بود و به طنزپردازی در مورد سیاست‌ها و جامعه‌ی کشور ایالات متحده آمریکا می‌پرداخت. بخش جالب توجه طنزهای او در نیمه‌ی دوم سال‌های فعالیتش می‌باشد که به شدت سیستم سرمایه‌داری و رسانه‌های آمریکا را مورد نقد و کنکاش قرار می‌دهند. این طنزها عموما" به سایر سیستم‌های سرمایه‌داری جهان قابل تعمیم هستند و به طرز جذابی نشان می‌دهند که الیگارش‌ها و قدرتمندان همه‌ی حکومت‌های سرمایه-داری کم و بیش از روش‌های مشابهی برای کنترل

ذهن و استثمار توده‌های مردم استفاده می‌کنند. بسیاری از حکومت‌های جهان سوم روش‌های کنترلی و استثماری خودشان را از الیگارش‌ها و قدرتمندان آمریکایی و اروپایی کپی می‌کنند و در مواردی حتی شدت عمل برخی پارامترهایِ خشنِ این روش‌ها و تکنیک‌ها را تا حد کمرشکنی افزایش می‌دهند.

در ادامه ترجمه‌ی دو سخنرانی طنزآلود از جورج کارلین را مورد بیان قرار می‌دهیم. امید است که خواننده بتواند مفاهیم مربوطه‌ی این سخنرانی‌ها را به جامعه‌ی حول خودش بسط دهد و نکاتی بیاموزد.

این کتاب کاملا" رایگان در اختیار فارسی‌زبانان و ایرانی‌ها قرار می‌گیرد. این کتاب به طور جزئی و یا کُلی رایگان است و نباید بابتش پولی پرداخت گردد.

چنانچه سخنی از این نوشته را جایی بازگو می‌نمایید ذکر منبع فراموش نگردد.

این بازی دغل کاری است

ولی دلیلی وجود دارد، دلیلی وجود دارد که سیستم آموزش و پرورش مزخرف است و به خاطر این دلیل آموزش و پرورش هرگزوهرگز درست نخواهد شد، هرگز بهتر نخواهد شد انتظارش را نداشته باشید با همین که هست سر کنید. آن دلیل این است که صاحبان این کشور اجازه نمی‌دهند آموزش و پرورش درست گردد. من در مورد صاحبان اصلی این کشور صحبت می کنم کاسبان بزرگ پولدار و سوداگر که همه چیز را کنترل می کنند و همه‌ی تصمیمات مهم کشور را می گیرند. سیاستمداران را فراموش کنید سیاستمداران منصوب می‌شوند تا توهم داشتن آزادی را به شما القاء کنند. شما آزادی و انتخاب ندارید شما

صاحب دارید. الیگارش‌ها و پولدارها صاحب شما هستند ایشان صاحب همه چیز هستند، ایشان مالك همه‌ی زمین‌های مرغوب کشور هستند، ایشان مالك و رییس همه‌ی شرکت‌های بزرگ کشور هستند. ایشان مدت‌هاست که مجالس سنا و کنگره و ادارات دولتی را خریداری کرده‌اند ایشان قضات را در جیب شلوارشان نگه می‌دارند ایشان صاحب همه‌ی شرکت-های رسانه‌ای بزرگ هستند بنابراین همه‌ی اخبار و اطلاعاتی که شما دریافت می‌کنید را کنترل می‌کنند. ایشان خایه‌هایتان را در دست گرفته‌اند و شما را کنترل می‌کنند. ایشان هر ساله میلیاردها دلار برای لابی کردن خرج می‌کنند. لابی می‌کنند تا آنچه می‌خواهند را بدست آورند. خُب، ما که می‌دانیم ایشان چه می-خواهند! ایشان سهم بیشتری برای خودشان می‌خواهند

و سهم ناچیزتری برای دیگران. امّا من به شما خواهم گفت ایشان چه چیزی نمی‌خواهند: ایشان جامعه‌ای از شهروندان قادر به تفکر انتقادی را نمی‌خواهند. ایشان مردمی مطلع آگاه و تحصیل کرده قادر به تفکر انتقادی را نمی‌خواهند، علاقه‌ای به چنین مردمی ندارند چون وجود چنین مردمی به پیش‌برد اهدافشان کمکی نمی‌کند و بر خلاف منافعشان می‌باشد. درست است! ایشان مردمی را که زیادی باهوش باشند و بتوانند دور میز آشپزخانه بنشینند و بفهمند چقدر بد توسط نظامی که سی سال پیش رهایشان کرده گاییده می‌شوند را نمی‌پسندند. الیگارش‌ها چنین مردمی را نمی‌خواهند. آیا می‌دانید ایشان چگونه مردمی را می‌پسندند؟ ایشان کارگران فرمانبردار را می‌پسندند. کارگران فرمانبردار که به اندازه کافی هوشمند باشند که ماشین‌ها و ابزار

را به کار گیرند یا کاغذبازی‌ها را انجام دهند ولی آن قدر احمق باشند که منفعلانه شرایط شغلی در حال گندتر شدن را بپذیرند، شغل‌هایی با حقوق کمتر ساعات طولانی‌تر مزایای ناچیزتر و اضافه‌کاری، با مستمری‌هایی که به محض احتیاج ناپدید می‌گردند. اکنون ایشان به دنبال پول تأمین اجتماعی شما هستند. ایشان پول بازنشستگی‌تان را می‌خواهند. ایشان این پول را می‌خواهند تا آن را به دوستان خلافکارشان در وال استریت (بازار سرمایه) بدهند و یک چیز را می-دانید؟! ایشان این پول‌ها را تصاحب خواهند کرد ایشان همه چیز را از شما خواهند گرفت، دیر یا زود، چون الیگارش‌ها صاحب و مالک این کشور گاییده هستند. این یک کلوپ بزرگ است و شما عضوی از آن نبوده نیستید و نخواهید بود. امثال من و شما عضو

این کلوپ بزرگ نیستیم. این کلوپ نیروی محرکه‌ی چماقی است که بر سرتان می کوبند. این چماق را همه روزه بر سرتان می‌کوبند تا به شما بگویند به چه چیزهایی عقیده داشته باشید، همه روزه با رسانه‌هایشان بر سرتان می‌کوبند تا به شما تلقین کنند به چه چیزهایی عقیده داشته باشید چگونه و به چه چیزهایی فکر کنید و چه چیزهایی بخرید.

دوستان، این بازی میزش کج است. این بازی یک دغل‌کاری است و به نظر می‌آید مردم به این مسأله توجهی نمی‌کنند، هیچ کس اهمیتی نمی‌دهد. مردم خوب صادق سختکوش و متواضع، کارمند یا کارگر، همچنان هر انتخابات به این کیرلیسان پولدار، که مردم عادی برایشان مهم نیست، رأی می‌دهند. این عوضی‌ها

هیچ اهمیتی به شما نمی‌دهند. اصلا" به شما توجهی هم نمی‌کنند. عجیب است که این مسأله را هیچ یک از مردم مدنظر قرار نمی‌دهد و درباره‌اش فکر نمی-کند. و این چیزی است که صاحبان این کشور رویش حساب کرده‌اند: که مردم عادی به طور خود خواسته غافل بمانند، که ملت به طور خودخواسته خودشان را از کیر قرمز سفید و آبی، که در سوراخ مقعدشان هر روز فرو می‌رود، ناآگاه نگه دارند. چون صاحبان این کشور حقیقت ماجرا را درک کرده‌اند: حقیقت این است که رؤیای آمریکایی را فقط وقتی خواب هستید می‌توانید ببینید.

مذهب

در زمینه‌ی مزخرف‌گویی، مزخرفات شاخ‌دار و گنده، شما باید با ترس بایستید و قهرمان وعده‌های دروغین و ادعاهای بی‌سروته را تماشا کنید: مذهب و دین را. بی‌رقیب است، دین بی‌رقیب است. دین به راحتی مزخرف‌ترین قصه‌ای که تا به حال بافته شده را بیان می‌کند. به این قصه فکر کنید: دین در واقع مردم را قانع کرده که یک مرد نامرئی در آسمان‌ها زندگی می‌کند که هر کاری انسان انجام می‌دهد را نظاره می‌کند، هر لحظه‌ای از هر روزی را می‌پاید. آن مرد نامرئی لیستی از چیزهای حرام دارد که شما باید از آن‌ها پرهیز کنید. اگر به گناه انجام یکی از آن چیزهای حرام آلوده شوید آن مرد آسمانی شما را به

جایی ویژه تبعید می‌کند که پر از آتش دود سوزاندن عذاب و شکنجه است و شما را برای ابد آنجا نگه می-دارد تا عذاب بکشید بسوزید خفه شوید جیغ بزنید و همواره گریه و زاری کنید. امّا آن مرد شما را دوست دارد! او عاشق شماست و به پول نیازمند است. او همیشه نیازمند پول است. او قدرت مطلق، کامل‌ترین کامل‌ها، دانا و عالم کل است ولی یک جورایی نمی-تواند از پس مسائل مالی برآید. دین‌ها هر ساله میلیاردها دلار پول را به داخل ساختار خود جذب می-کنند مالیات پرداخت نمی‌کنند و پیوسته به پول بیشتر نیاز دارند. خُب، این قصه شد یک چیزی که می‌توان آن را مزخرف اساسی یا مدفوعِ مقدس نامید.

دوست دارم بدانید که من بسیار تلاش کردم تا معتقد به خدا باقی بمانم. من تمام سعیم را کردم تا اعتقاد داشته باشم که خدایی هست و او ما را شبیه انعکاس خودش خلق نموده است، او ما را بسیار دوست می-دارد و مراقب همه چیز است. من واقعا" سعی کردم به این چیزها معتقد بمانم ولی باید اعتراف کنم که هر چه بیشتر عمر می‌کنید بیشتر به دنیای اطرافتان می-نگرید و بیشتر متوجه می‌شوید که یک جای کار می-لنگد و یک چیزی در این دنیا درست نیست. جنگ بیماری مرگ خرابی گرسنگی انحراف اخلاقی فقر شکنجه جرم جنایت فساد و خشک‌خشک گاییدن.

قطعا" یک چیزی در جهان اشکال دارد. این چنین جهانی یک آفرینش خوب نیست. اگر این جهان

بهترین آفرینشی است که خدا توانسته انجام دهد من اصلا" آن را تحسین برانگیز نمی‌بینم. فجایعی این چنین نباید در رزومه‌ی یک پروردگار متعالی باشد، چنین چیزهایی را معمولا" از یک کارمند موقت شلخته انتظار دارید. بین خودمان باشد اگر هر جهانِ معقولِ دیگری بود چنین مرد نالایقی را سال‌ها پیش اخراج کرده بودند. راستی من مدام خدا را مرد و مذکر خطاب می‌کنم زیرا مطمئنم که نتایجی به این بدی می‌بایست فقط از یک مرد برآید. هیچ زنی هرگز نمی‌تواند همه چیز را این طوری به گا دهد. بنابراین اکثر انسان‌های معقول قبول خواهند کرد که اگر خدایی وجود دارد یا بی‌صلاحیت می‌باشد و یا به مسائل جهان آفرینش اهمیتی نمی‌دهد. در صورتی که خدا جهان آفرینش را پشمش هم حساب نکند من او

را شخصا" تحسین خواهم نمود و بسیاری از مصیبت-های جهانی نیز توجیه می گردند.

بنابراین من تصمیم گرفتم به جای آن که یک ربات متدین بی‌مغز باشم، که بی‌اندیشه بی‌هدف و کورکورانه باور می‌کند همه چیز به دست یک شخصیت پدرانه‌ی بی‌عرضه‌ی بی‌غیرت آفریده شده، به دنبال چیز دیگری برای پرستش بگردم چیزی یا کسی که بتوان روی آن حساب کرد. فورا" به فکر خورشید افتادم. ناگهانی بود. یک شبه خورشیدپرست شدم. البته نه در طی شب چون خورشید را نمی‌توان شب‌ها دید بلکه نخستین اقدام من در صبح روز بعد بود و من یک خورشیدپرست شدم. دلایل متعددی برای این انتخابم داشتم. نخست آن که خورشید را

می‌توانم ببینم. برعکس بعضی خدایان دیگر می‌توان خورشید را دید و این مسأله برای من مهم است، وقتی چیزی را می‌توانم ببینم یک جورایی وجود داشتن آن محتمل‌تر می‌گردد.

هر روز خورشید را می‌بینم و او همه‌ی نیازهایم را تأمین می‌کند: گرما نور خوراک گل‌های پارک بازتابش روی دریاچه، گاهی اوقات سرطان پوست. امّا لااقل خورشیدپرستی شامل مصلوب کردن و زنده-زنده سوزاندن مردم به اتهام کفر و ارتداد نیست. پرستش خورشید به نسبت ساده است، هیچ رازی در آن نهفته نیست هیچ معجزه و تظاهری در کار نیست. کسی هم از خورشیدپرستان تقاضای پول نمی‌کند، آیه و شعری نباید حفظ کرد یک ساختمان خاص به

عنوان مکان پرستش ندارد. بهترین چیز در مورد ایزد خورشید این است که هرگز مرا ناچیز و بنده خطاب نمی‌کند هرگز مرا گناهکارِ نیازمندِ نجات نمی‌داند و هرگز حتی یک واژه‌ی نامهربان به من نمی‌گوید. خورشید با من به درستی رفتار می‌کند و من او را می-پرستم ولی هرگز به خورشید دعا نمی‌کنم! می‌دانید چرا؟ من خودم را با خورشید دوست صمیمی فرض نمی‌کنم. چنین فرضی، بدون هیچ آشنایی، بی‌ادبی است. به نظر من مردم نسبت به خدا بی‌ادب هستند! شما بی‌ادب نیستید؟ روزانه میلیاردها دعا به درگاه خدا می‌کنید، درخواست و تقاضا و گدایی: فلان کار را برایم ممکن ساز، فلان چیز را به من بده، من یک ماشین نو نیاز دارم، من یک شغل بهتر می‌خواهم. بیشتر این دعا کردن‌ها یکشنبه‌ها انجام می‌گیرند که خدا

تعطیل است. این کار مؤدبانه نیست و با یک دوست نباید این طور رفتار نمود ولی مردم همچنان به آن ادامه می‌دهند و از خدا درباره‌ی کمک در مسائل گوناگون تقاضا می‌کنند مثلا": خواهرتان باید واژنش را عمل جراحی کند، برادرتان به خاطر ریدن وسط فروشگاه بازداشت شده و از همه مهمتر شما دوست دارید آن دخترِ موقرمزیِ بقالی سرکوچه را بکنید همان دختری که چشمش پانسمان شده و پاهایش کج است! آیا می-توانید برای کردن آن دختر دعا کنید؟ به نظر من می-بایست این خواسته را در دعا طلب نمایید. بسیار خُب، دعا کنید و هر چه دلتان می‌خواهد از خدا درخواست کنید امّا مشیّت و تقدیر الهی چه می‌شود؟

خدا از قبل قضا و قدر را تنظیم نموده است و همه‌ی جوانبش را سنجده است و مقرر ساخته که تقدیر و مشیت الهی برای جهانیان خوب می‌باشد. این مشیت و تقدیر برای میلیاردها سال در جریان بوده است تا آن که شما آمدید برای چیزی خارج از قضا و قدر الهی دعا می‌کنید. اگر دعایتان خارج از مشیت و قضا و قدر الهی باشد انتظار دارید خدا چه کار کند؟ آیا انتظار دارید خدا فقط به خاطر شما مشیت و قضا و قدر الهی را عوض کند؟ آیا این رفتار شما گستاخانه نیست؟ خدا به چه دردی می‌خورد اگر هر کج و کوله‌ای با یک کتاب دعایِ دو دلاری بتواند مشیت و قضا و قدرش را به گا بدهد؟

و حالا یک نکته‌ی دیگر. یک مشکل دیگر که شما ممکن است به آن برخورد کنید: اگر دعاهایتان اجابت نگردد چه می‌گویید؟ "می‌گویید خداوند صلاح ندیده است"، "مصلحت الهی چیز دیگری بوده است". خُب، اگر مصلحت الهی چیز دیگری است و خدا به هر حال آن را به اجرا می‌گذارد پس چرا اصلا" دعا می‌کنید؟ دعا کردن به نظر اتلاف وقت می‌رسد. آیا نمی‌توان بخش دعا کردن را بی‌خیال شد و بپریم به بخش مصلحت الهی؟ واقعا" سردرگم کننده است! بنابراین برای فرار از سردرگمی من تصمیم گرفتم خورشید را بپرستم ولی به خورشید دعا نکنم.

آیا می‌دانید به درگاهِ چه کسی دعا می‌کنم؟ جو پشی (Joe Pesci بازیگر هالیوود). دو دلیل برای این کار

دارم: نخست آن که او بازیگر خوبی است و این برای من مهم است. دوم اینکه او از آن گونه مردهاست که اگر کاری را بر عهده گیرد حتما" انجام می‌دهد. جو پشی وقت تلف نمی‌کند، در واقع او مسائلی چند را برای من حل کرده است که خدا انجام نمی‌داد. سال‌ها من به درگاه خدا دعا می‌کردم که مرا از سروصدای واق‌واقِ سگ همسایه رهایی بخشد و خدا کمکی نمی‌کرد. سرانجام جو پشی مشکل آن سگ لعنتی را با یک بار ملاقات حل کرد. واقعا" شگفت‌انگیز است که چه کارهایی را می‌توان با یک چوبِ بیس‌بال به انجام رساند.

خلاصه این که الان یک سالی است که به درگاه جو پشی دعا می‌کنم. و چیزی را متوجه شدم. فهمیدم

دعاهایم به درگاه خدا و درگاه جوپشی به یک نسبت پاسخ داده می‌شوند یعنی پنجاه-پنجاه. نیمی از اوقات آنچه می‌خواهم می گیرم و نیمی دیگر از اوقات نمی-گیرم. این نسبت پاسخ‌دهی به دعاها همیشه یکسان است: چه خدا باشد چه شبدر چهاربرگ، چه نعل اسب، چه آرزوی خوب برای کسی، چه پای خرگوش، چه مرد موجی، چه زن پیشگو که تخم‌های یک بز را می‌فشارد تا آینده را پیشگویی کند. نتیجه همه‌شان یکسان است، پنجاه-پنجاه. هر خرافه‌ای دوست دارید برگزینید و بر آن دعا کنید و با همان حال کنید.

به کسانی که کتاب‌های آسمانی را برای دروس اخلاقی و کیفیت ادبی‌شان برگزیده‌اند باید بگویم که

من می‌توانم چند داستان دیگر را نیز به شما پیشنهاد بدهم. شما می‌توانید داستان سه خوک کوچولو را مطالعه کنید پایان خوشی دارد مطمئنم خوشتان خواهد آمد. همچنین داستان شنل قرمزی را می‌توانید مطالعه کنید هر چند یک بخش خشن دارد که گرگ گنده‌ی زشت مادربزرگ را می‌خورد، من با آن مشکلی نداشتم.

و بالاخره نوبت داستان تخم‌مرغ سخنگو می‌شود. من از این داستان پیام‌های اخلاقی فراوانی یاد گرفتم. آیا می‌دانید کدام بخش این داستان را بیشتر از همه دوست دارم؟ "همه‌ی اسب‌ها و مردانِ پادشاه نتوانستند تخم-مرغ سخنگو را پس از شکستن دوباره سرهم کنند!". می‌دانید چرا؟ چون تخم‌مرغ سخنگو واقعیت نداشت

همانطور که خدا واقعی نبود و نیست. در واقع جور دیگری هم می‌توانم این گفته‌ام را ثابت کنم: اگر خدایی هست همه‌ی ما را همین حالا نابود کند! ... ببینید هیچی نشد. اگر خدایی هست مرا نابود کند. هیچی نشد. اوه، صبر کنید کمی درد دارم، تخم‌هایم درد می‌کنند کور شدم ..... (خنده). حالا دوباره خوب و سلامت شدم. لابد جو پشی کمکم کرد تا سلامت شوم.

خدا جو پشی را حفظ کند. تشکر از شما. جو پشی شما را حفظ کند.